

فقر درآمدي فقط يك جنبه از فقر زنان سرپرست خانوار

ژاله شادي‌طلب*، معصومه وهابي**، حسن ورمزيار***

زنان از قابليت‌ها و امکاناتي که براي کاهش فقر لازم است، محرومند. نگراني از پيوستن جمعي از زنان به گروه «فقيرترين فقرا» سبب طرح رويکردهاي متفاوتي از جمله «توانمند سازي زنان» شده است. تحقق فرآيند توانمندسازي براي زنان فقير نيازمند تحول در تمام نهادهاي است که آن‌ها را از کسب قابليت‌ها محروم نموده و در معرض خطر فقر، نه تنها فقر درآمدي، قرار داده است. اين مقاله که براساس يافته‌هاي پژوهشي، در چارچوب مفهومي فقر و توانمندسازي و با ترکيب روش‌هاي کمي و کيفي در جامعه زنان سرپرست خانوار شهر اراک تدوين شده نشان مي‌دهد که زنان به خاطر زن بودن بيشتر در معرض فقر قرار دارند. فقر زنان فقط جنبه اقتصادي ندارد و جنبه‌هاي رواني و اجتماعي

-
- > * دکترای جامعه‌شناسي، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران
<Jshadi@yahoo. Com
** کارشناس ارشد جامعه‌شناسي، مرکز مطالعات و تحقيقات زنان
دانشگاه تهران
*** کارشناس ارشد اقتصاد سازمان مدیریت و برنامه‌ريزي

فقر زنان نیز مهم است . براي مبارزه با فقر، توانمندی زنان و تحولات ساختاري لازم است.

کلیدواژه‌ها: توانمندی اجتماعي، توانمندی رواني، زنان
سرپرست خانوار، فقر درآمدي
تاریخ دریافت مقاله: 84/3/4 تاریخ پذیرش
مقاله: 84/6/20

مقدمه

براساس مطالعات پژوهشگران، زنان بیشتر از مردان در معرض خطر فقر قرار دارند (Chant, 1997, Moghedam,) (شادي‌طلب و گرايي نژاد، 1383) زیرا از قابلیت‌ها و امکاناتي که براي توانمندی و کاهش فقر لازم است، محرومند . محدودیت تحرک اجتماعي و اقتصادي تحت تأثیر عوامل فرهنگي و قانوني، مبارزه با فقر را براي زنان دشوارتر نموده است. نگراني از پیوستن جمعي از زنان به گروه «فقیرترین فقرا» سبب طرح رویکردهاي متفاوت و ارائه راهکارهاي عملي در حوزه جنسیت و توسعه شده است (Bisnath, Elson, 2003, Malhotra, 2002, Chant, 2003) . وجه مشترك مباني اين مباحث تأکید بر توانمندی يا توانمندسازي (Empowerment) زنان است، چه زناني که در معرض فقر قرار گرفته‌اند و چه زناني که فارغ از شاخص‌هاي فقر مادي ، از عاملیت جريان توسعه

محروم مانده اند.

توانمندسازی زنان، به ویژه زنان فقیر، به عنوان یک هدف توسعه بر پایة دو جنبه از یک بحث واحد بنا شده است؛ نخست آن که، عدالت اجتماعی یک جنبه مهم از رفاه انسانی است و به خودی خود موضوع باارزشی است، دوم این که توانمندسازی زنان وسیله ای برای دستیابی به این موضوع باارزش است. به عبارت دیگر اگر عدالت اجتماعی و از جمله، عدالت جنسیتی (Gender Equality) یک هدف توسعه است، در عین حال وسیله ای است برای پیشبرد رشد اقتصادی، کاهش فقر و زمامداری بهتر (Malhotra, 2003:3).

مروری بر ادبیات «توانمندسازی زنان» گویای به کارگیری مفاهیم متعدد و تشابهات زیادی است که در رابطه با چارچوب مفهومی این پدیده و تعریف آن وجود دارد. مفاهیمی نظیر انتخاب، قدرت، کنترل بر زندگی خود و منابع، ظرفیت و توانایی تصمیم گیری و... از آن جمله اند. اثرگذاری بر آنچه که در زندگی فردی و خانوادگی مهم است، در تعریف توانمندی به چشم می خورد. کبیر (2001) توانمندی را ارتقاء توانایی انسان ها برای انتخاب های استراتژیک زندگی در زمینه هایی که قبلاً از این توانایی محروم شده بودند، تعریف می کند. چن (2004) توانمندی را با تحول در منابع، برداشتها و روابط قدرت مشخص می کند. آنچه که

بارز است وجود دو مفهوم مشترك تقريباً در تمامی تعاریف و مفاهيم ب ه کار گرفته شده در جریان «توانمندسازي» است: الف) منابع و ب) عاملیت (Agency).

منابع، عوامل توانمندساز (Enabling Factors) مانند آموزش، اشتغال و عاملیت هستند؛ خودباوري، احترام به خود و اتکاي به خود است که سبب ساز تغییر و جهت دهنده تغییرات می شود. بنابراین توانمندسازي زنان با استفاده از تعاریف دیگران (Keller, 2002:5-6) چنین توصیف می شود:

«فرآیندي که طی آن زنان قادر می شوند اتکا به نفس خود را افزایش دهند، حق مستقل برای انتخاب کسب کنند، خود را سازماندهی کنند و منابعی را کنترل نمایند. این مجموعه به آن ها برای کاهش فقر، حذف فرودستي و تحولات نهادي کمک خواهد کرد». این چنین فرآیندي زنان فقیر را قادر می سازد که خود مختاري (Autonomy)، کنترل و اعتماد به نفس کسب کنند و با احساس قدرت فردي و جمعي در کنار گروهی از زنان و مردان برای تفوق بر شرایط اجتماعي مسلط و تبعیض گرا (Gender Oppression) اقدام نمایند (Malhotra, 2002: 7; Oxal, Baden, 1997).

کاربرد فزاینده این مفهوم توس ط مجریان برنامه های توسعه در دهه 1990 منجر به معانی و تفسیرهای گوناگون و طراحی استراتژی های متعدد

شده است. برخی از سازمان‌های مسئول، توسعه آن را گسترش دامنه انتخاب‌ها و افزایش سطح بهره‌وری زنان، فارغ از تحلیل جنسیتی و تبعیض‌های ساختاری و بدون در نظر گرفتن مسئولیت زمامداران در تحولات ساختاری تلقی کرده‌اند (Bisnath, Elson, 2003: 1)؛ در حالی که به نظر سازمان‌های زنان کشورهای در حال توسعه، این مفهوم به وضوح با مسئله عدالت اجتماعی و تحولات ساختار اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در سطح ملی مرتبط است. بدین ترتیب دو گروه در رابطه با چگونگی و کاربردی مفهوم توانمندسازی زنان قابل تشخیص هستند:

– گروه اول توانمندی را فرآیندی تعریف می‌کنند که هدف نیز هست و آن را در سطح وسیع‌تر با موضوعاتی مانند حقوق بشر و جامعه دموکراتیک مطرح می‌کنند. رفع نابرابری‌های ساختاری برای این گروه اهمیت بیشتری دارد.

– گروه دوم توانمندسازی زنان را در محدوده‌ای بسته‌تر و در حد مشارکت در «تصمیم‌گیری» و افزایش دسترسی به منابع تولیدی می‌بینند و بیشتر نیازهای عملی را مدنظر دارند. مدافعان حقوق زنان در گروه اول با برخورد انتقادی به نظرات گروه دوم، معتقدند که تقلیل دهی مسئله توانمندسازی زنان به یک موضوع محدود، در مغایرت با چالش‌های موجود در فرودستی زنان و سابقه

تاریخی این مفهوم است (San, Gron, 1987: 2-4).

توجه به این نکته ضروری است که میان توانمندسازی زن ان در ابعاد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی لزوماً یک رابطه خطی وجود ندارد. فراهم آوردن زمینه های توانمندسازی زنان در تولید بیشتر (نقش اقتصادی) به معنای توانمندسازی آنها برای خوداتکایی، تجهیز منابع و عاملیت تغییر نیست. گرچه افزایش مشارکت بیشتر زنان در حوزه اقتصادی شرط لازم برای توانمندسازی است ولی کافی نیست. توانمندسازی زنان نیازمند نگاهی عمیق تر و برخوردی همه جانبه تر است، به ویژه آن که جمعیت زنان، یک گروه همگن و واحد نیستند. زنان جمعیتی هستند که در میان آنها گروه های متعددی مانند زنان فقیر، اقلیت های قومی، سرپرست خانوار و... وجود دارد. بنابراین توانمندسازی زنان، به ویژه آنها که دچار فقر شده اند، یک فرآیند ساده و یک طرفه از بالا (سازمان های مسئول توسعه) به پایین (زنان) نیست. تحقق این فرآیند برای زنان فقیر نیازمند تحول در تمامی نهادهایی است که آنها را از کسب قابلیت ها محروم نموده و در معرض خطر فقر قرار داده است.

پدیده فقر، نه لزوماً به معنای فقر درآمدي، بلکه از دیدگاه توسعه انسانی به معنای محرومیت از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و فرصت برای یک

زندگی شرافتمندانه است. با توجه به اهمیت موضوع فقر، 190 کشور دنیا در سال 2000 اعلامیه هزاره سوم توسعه را امضاء کرده اند که اولین هدف آن کاهش فقر در سال 2015 در حد نیم جمعیت فقیر سال 2000 تعیین شده است. اما تحقق چنین هدفی در گرو تحقق هدف توانمندسازی زنان و حذف نابرابری‌های جنسیتی (هدف سوم هزاره) دانسته شده است. کارشناسان متخصص مسائل جنسیتی سازمان ملل (Perussi, 2003) تأکید دارند که اگر هدف حذف نابرابری‌های جنسیتی عینیت نیابد تحقق اهداف هزاره سوم توسعه امکان پذیر نخواهد بود. زیرا زنان در خط مقدم خانوار و جامعه برای رفع فقر و مبارزه با پیامدهای آن هستند اما آن‌ها به دلایل گوناگونی قدرت مشارکت در فرآیندهای تصمیم‌گیری در خانواده و اجتماع را ندارند. مشارکت زنان هدف و در عین حال وسیله‌ای برای اطمینان از موفقیت برنامه‌های مبارزه با فقر است. فقر زنان فراتر از فقر مادی و امکانات لازم برای ادامه حیات است. فقر زنان شامل محرومیت از حق انتخاب، دسترسی به فرصت‌ها، اتکاء به خود، اعتماد به نفس، حق و توانایی مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یک جامعه است.

این مقاله در چارچوب مفهومی فقر و رهیافت توانمندی زنان با استفاده از یافته‌های پژوهشی

- انجام شده در جامعۀ كوچكي از زنان سرپرس خانوار (شهر اراك) تلاش دارد كه نشان دهد:
 - زنان به خاطر زن بودن بيشتر در معرض فقر قرار دارند؛
 - فقر زنان فقط جنبه اقتصادي ندارد؛
 - جنبه هاي رواني و اجتماعي فقر زنان نيز مهم هستند؛
 - براي مبارزه با فقر، توانمدي زنان و تحولات ساختاري لازم است.

1) رويکرد به موضوع فقر و توانمدي زنان

درك اين مسئله كه فقر زنان فقط مربوط به درآمد نيست، بلكه قدرت، اعتماد، خودباوري، پذيرش اجتماعي و... در حل اين مسئله مهم است سبب شگلگيري رويكردهاي متفاوتي از تأكيد بر نيازهاي اساسي زنان تا كسب وضعيت برابر قانوني در همۀ امور و جنبه هاي زندگي (نيازهاي استراتژيك) شده است.

تجربيات حاصل از رهيافت هاي متفاوت و اجراي طرح هاي خاص زنان و توزيع امكانات و يارائي خدمات از سوي دولت ها در اواخر دهۀ 1980 نشان داد كه زنان بيش از گذشته از متن توسعه به حاشيه رانده شده اند (اميري و شاديطلب، 1381).
ديدگاه توسعه همه جانبه (Integrated Development) كه بي قدرتي زنان را در عدم دسترسي آنها به خدمات

بهداشتی، آموزشی و منابع حیاتی می‌داند، تنها توانسته به بهبود وضعیت زنان از طریق ارائه خدمات و تأمین نیازهای عملی دست یابد. رهیافت توسعه اقتصادی (Economic Development) نیز که آسیب‌پذیری اقتصادی زنان را دلیل اصلی ناتوانی و بی‌قدرتی آن‌ها می‌داند اگر هم به تقویت موقعیت زنان به‌عنوان نیروی کار در بازار کار دست یافته باشد، سبب توانمندی آن‌ها نشده است. ماندگاری نابرابری‌ها و تبعیض‌ها نشان‌های روشنی از عدم توفیق این دیدگاه‌ها و رهیافتهای متناسب با آن‌ها است. بنابراین بینش توسعه‌ای و رهیافت دیگری برای توانمندسازی زنان که نیازهای عملی و استراتژیک آن‌ها را به‌طور همزمان هدف قرار دهد، مورد نیاز است، رهیافتی که با ارتقاء آگاهی و سازماندهی زنان و با به‌چالش کشیدن تبعیض‌های جنسیتی در تمام ابعاد زندگی به بهبود پایگاه اقتصادی آن‌ها ضمن ارتقاء اتکاء به خود و توانمندی آن‌ها کمک کند. بدین ترتیب دیدگاه جدید با عنوان جنسیت و توسعه (Gender and Development) و رهیافت توانمندسازی از طریق جریان سازی جنسیتی (Gender Mainstreaming) مطرح گردیده است.

این دیدگاه نقش‌های سه‌گانه؛ بازتولیدی، تولیدی و اجتماعی زنان را مدنظر دارد. براساس این دیدگاه عدم مشارکت فعال زنان در فرآیند توسعه و

عدم برخورداري مساوي زنان و مردان از منابع توسعه ناشي از تبعيض هايي است كه بر زنانه و مردانه بودن نقشها و بر تفاوتهاي فيزيولوژيك استوار است و مطرحكنندگان اين دیدگاه معتقدند كه رفتارها در طول سالها به باورهائي تبديل گرديده كه غيرقابل تغيير تلقى مي شوند؛ در حاليكه واقعيت چنين نيست و بايد بر اصلاح نگرشها و رفتارهاي تبعيض آميز تأكيد كرد.

هدف رويکرد توانمندی زنان خوداتكايي بيشتري و تقويت دروني آنهاست. برخورد با نيازهاي استراتژيك زنان و نابرابري هاي ساختاري به طور غيرمستقيم از راه تجهيز زنان براي تشكيل و سازماندهي حرکات زنان در پايين ترين سطح (از سوي تشكيلهاي زنان وابسته به حكومت) و با تأمين نيازهاي عملي ت حقق مي يابد و تلاش براي افزايش آگاهي زنان موجب به چالش كشيدن فقر و فرودستي زنان مي شود.

رويکرد توانمندسازي، زنان را صرفاً آسيبپذير، فقير و نيازمنند حمايت نمي بيند بلکه با هدف كسب آگاهي و درك رابطه جنسيت و قدرت، تأكيد بر احساس «بارزش بودن» و به دست آوردن توانايي براي استفاده از حق انتخاب، كنترل زنان بر زندگي مي نمايد. كسب مهارت براي سازماندهي و تحت تأثير قرار دادن تغييرات اجتماعي و برقراري يك

نظم عادلانه اجتماعی و اقتصادی از اجزاء اصلی فرآیند توانمندی است.

2) روش‌شناسی

بر اساس تعریف توانمندسازی، این مفهومی می‌تواند ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی، روانی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی داشته باشد که هر یک به موارد جزئی‌تری، مانند مشارکت در بخش مدرن، امکان اشتغال، اعتماد به دیگران، خوداتکایی، حق انتخاب همسر، سهم شدن در تصمیم‌گیری‌ها و... قابل تفکیک هستند.

جستجو در پژوهش‌های انجام شده در حوزه فقر و توانمندی زنان نشان می‌دهد که کمتر به روش‌های اندازه‌گیری فقر و توانمندی و تغییرات آن پرداخته شده است. بانک جهانی در سال 2002 با هدف دستیابی به پیامدهای اجرای برنامه کاهش فقر از طریق اندازه‌گیری توانمندی زنان، اقدامی را با کمک گرفتن از متخصصین رشته‌های جامعه‌شناسی، اقتصاد، مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی آغاز نموده است. (Malhotra, 2002) گزارش تدوین شده ضمن تعریف ابعاد متنوع توانمندی زنان در رابطه با فقر، دشواری اندازه‌گیری این فرآیند و ضرورت مطالعه در مقاطع مختلف زمانی را یادآور شده است. در پژوهش حاضر برای فهم بهتر موضوع فقر و توانمندی زنان ترکیبی از روش‌های کمی (پیمایش و

پرسشنامه)، کیفی (مشارکت و بحث گروهی) و تحلیل ثانویه اطلاعات موجود در سطح کلان (هزینه و بودجه خانوار) مورد استفاده قرار گرفته است. جامعه مورد مطالعه، زنان سرپرست خانوار تحت پوشش سازمان بهزیستی در شهر اراک (194 خانوار) است که از میان آن‌ها 91 نفر از زنان با تمرکز بیشتر بر گروه های سنی نسبتاً جوان و میان سال (براساس پرونده های موجود در سازمان بهزیستی) انتخاب شده اند. از میان این گروه حدود 15 تا 30 نفر در کارگاه‌ها و بحث‌های گروهی شرکت نمودند.

3) «فقیرترین فقرا» چه کسانی هستند؟

اطلاعات کمی در سطح کلان امکان بررسی فقر را بر اساس شاخص تک بعدی درآمد و با هزینه فراهم می‌آورد. به دلیل نبود اطلاعات در سطح خرد، غالباً موضوع «زنانه شدن فقر»، مساوی با فقر زنان سرپرست خانوار دیده شده که نواقص چنین رویکردی موجب عدم ارائه تصویر درستی از فقر زنان شده است (شادی‌طلب، 1383). با توجه به این محدودیت، برای بررسی فقر زنان، جنس سرپرست خانوار ملاک قرار گرفته و میزان فقر مطلق و نسبی (بر مبنای هزینه) در میان خانوارهایی که سرپرست آن‌ها زنان هستند، تحلیل می‌شود.

در تعیین خط فقر مطلق روش مقدار کالری سرانه مورد نیاز در روز به اندازه 2179 کالری و

بر اساس میزان هزینه سرانه مورد نیاز برای تهیه این مقدار کالری و تعمیم آن به خانوار - با توجه به بعد متوسط خانوار - محاسبه شده است. به این منظور اطلاعات هزینه خانوار سه مقطع زمانی 1370، 1375 و 1380 (آخرین سالی که اطلاعات جمع آوری و منتشر گردیده است) مورد بررسی قرار گرفته است.

داده‌ها نشان می‌دهند که درصد خانوارهای فقیر در دهه گذشته روند نزولی داشته است. در سال 1370، حدود $27/4$ درصد از خانوارهای نمونه در وضعیتی پایین‌تر از خط فقر قرار داشته‌اند. این نسبت در سال 1380 به $15/3$ درصد کاهش یافته است. بررسی فقر بر حسب جنسیت نشان می‌دهد که در طول دهه گذشته همواره درصد فقر در میان خانوارهایی که سرپرست آن‌ها زن بوده نسبت به خانوارهایی که سرپرست مرد بیشتر بوده است. به عبارت دیگر زن بودن سرپرست خانوار احتمال قرارگرفتن در دایره فقر مطلق را نسبت به مردان سرپرست خانوار افزایش می‌دهد. در سال 1370 نزدیک به 45 درصد و در سال 1380 حدود $17/5$ درصد از کل زنان سرپرست خانوار امکان دستیابی به حداقل‌های مورد نیاز را نداشته‌اند و در فقر مطلق زندگی می‌کرده‌اند. روند نزولی فقر مطلق در میان زنان سرپرست خانوار شهری در سال‌های 70 تا 80 ادامه داشته و

به 15/2 درصد رسیده است. اما در مورد زنان روستایی در طی این دوره از 26/7 به 61/5 درصد در سال 1375 افزایش یافته و در انتهای دوره به حدود 19 درصد کاهش یافته است. این که چه عواملی در نیمه اول این دهه موجب افزایش چشمگیر فقر مطلق در جامعه زنان روستایی شده است، خود بررسی جداگانه‌ای را می‌طلبد. شاید بتوان تفسیر کرد که اثرات سیاست‌های تعدیل ساختاری در این دوره بر زنان روستایی بسیار منفی بوده است و زنان سرپرست خانوار روستاها در معرض توزیع منافع حاصل از رشد اقتصادی در این دوره قرار نگرفته‌اند. کاهش قابل توجه فقر مطلق زنان روستایی در سال‌های بعد از 1375 را باید در افزایش حمایت‌های دولتی در روستاها جستجو نمود. بررسی فقر زنان برحسب وضع سواد نشان می‌دهد که همواره زنان بی‌سواد، بیش از باسوادها در مناطق شهری و روستایی در خطر فقیر شدن قرار داشته‌اند. با توجه به روند کاهش یابنده فقر در کل جامعه شهری و روستایی در سال 80، فقر مطلق در میان زنان سرپرست خانواری که جوان هستند (محصل یا خانه‌دار) و یا در مراحل اولیه زندگی شغلی خود به سر می‌برند، قرار گرفتن در دایره فقر بسیار محتمل است. به‌طور کلی درصد فقر در مورد زنان سرپرست خانوار در تمام وضعیت‌های فعالیتی نسبت

به مردان در طی دوره مورد مطالعه بیشتر بوده است.

در مطالعه روند فقر نسبی در میان زنان و مردان سرپرست خانوار در سال های 70، 75، 80 داده ها نشان می دهد که درصد زنان سرپرست خانوار در دهک اول همواره بیش از مردان بوده است (27 درصد، در مقایسه با سهم این خانوارها در کل کشور که حدود 9 درصد است) در حالی که در دهک های بالاتر سهم زنان سرپرست خانوار رو به کاهش می گذارد. خانوارهای زن سرپرست بیش از 50 درصد در دو دهک اول و دوم یعنی فقیرترین گروه ها قرار گرفته اند و در مجموع این رقم در خانوارهای زن سرپرست 16 درصد است. به عبارت دیگر زنان سرپرست خانوار «فقیرترین فقرا» را تشکیل می دهند.

4) توانمندی زنان سرپرست خانوار

یافته های به دست آمده از روش پیمایش و تکمیل پرسشنامه توسط پرسشگران همراه با اطلاعاتی که در کارگاه های مشارکتی به دست آمده است، این امکان را فراهم می آورد که در مقیاس نسبتاً محدودی، توانمندی های زنان سرپرست خانوار به بحث گذاشته شود.

4-1) معرفی مشارکت کنندگان در مطالعه

پیش فرض پژوهش در انتخاب گروه مورد مطالعه بر

این بود که زنان سرپرست خانوار سالمند می بایست تحت پوشش برنامه های حمایتی قرار گیرند که از نظر ماهیت متفاوت از برنامه هایی است که برای جوانان و میان سالان طراحی می شود. بنابراین ترجیح دارد که تا حد ممکن گروه همگن تری از نظر سن و احتمالاً سواد انتخاب شود. در نتیجه میانۀ سن زنان جامعۀ مورد مطالعه 38 سال و در مجموع 73 درصد کمتر از 45 سال سن داشته اند. با این وجود سطح سواد زنان سرپرست خانوار حتی در گروه های سنی نسبتاً جوان بسیار پایین است. از این میان، 36 درصد بی سواد و 42 درصد سوادی در حد خواندن و نوشتن و کمتر از آموزش ابتدایی داشته اند. تعداد بسیار کمی با تحصیلات بیش از راهنمایی و دیپلم دبیرستان بودند که غالباً جوان هستند و طلاق دلیل سرپرستی آنها بوده است. با توجه به این سطح از آموزش، امکان اشتغال آنان به حداقل کاهش یافته و فقط حدود 4 درصد از کل زنان در جامعۀ مورد مطالعه خود را حقوق بگیر و یا کارکن م ستقل اعلام کرده اند. زنان نسبتاً مسن تر (بالاتر از 35 سال سن) فرزندان در سن کار و دانشگاه داشتند که در بسیاری از موارد پسران و دختران حدود 18 سال برای کمک به معاش خانواده، مدرسه و دانشگاه را رها کرده اند.

گفتگوی جمعی نشانگر این بود که اکثریت

مشارکت‌کنندگان از حداقل امکانات زندگی هم برخوردار نیستند. حدود 41 درصد در منزل اجاره‌ای زندگی می‌کنند. حدود یک سوم در منزل ی سکونت دارند که مالکیت آن متعلق به خانوار است (پدر، فرزندان، اقوام شوهر فوت شده و ...). حتی این گروه نیز به وضعیت بسیار بد ساختمان مسکونی، مخروبه بودن آن، سقف در حال ریزش و ... اشاره داشتند.

هفتاد درصد زنان سرپرست خانوار 1 تا 3 نفر را تحت تکفل خود دارند. مهم‌ترین دلایل سرپرستی در بین زنان مشارکت‌کننده در مطالعه مورد بحث، فوت همسر (41 درصد)، طلاق (حدود 32 درصد) و نیز از کارافتادگی همسر (13 درصد) اعلام شده است. اغلب زنان در سنین بسیار پایین 12 تا 16 سالگی و با تصمیم پدر ازدواج کرده‌اند.

با هدف شناخت وضعیت کنونی توانمندی‌های زنان سرپرست خانوار، نگرش‌ها، گرایش و رفتار آن‌ها که شاخص‌هایی از توانمندی و یا آمادگی آن‌ها برای توانمندی است مورد پرسش قرار گرفت. گفتگوهای گروهی در کارگاه امکان دریافت اطلاعات بیشتری را فراهم آورد. در بعد اجتماعی توانمندی، تمایل زنان به مشارکت، گرایش آن‌ها به کارگروهی، حضور در فضای عمومی و مشارکت در گروه‌های غیرفامیلی مدنظر قرار گرفته است. در زمینه روانی

توانمندی، میزان گرایش زنان به نوپذیری و تقلیدگرایی، اعتماد به دیگران، و احساس توانایی برای تأثیرگذاری در زندگی حال و آینده پرسش شده است. توانمندی اقتصادی آن‌ها با نوع اشتغال و کنترل بر دارایی مورد بحث قرار گرفته است و بالاخره تمایل زنان سرپرست خانوار به مشارکت در شوراهای اسلامی شهر ب عنوان نمونه ای از مشارکتهای سیاسی سئوال شده است.

2-4) توانمندی اجتماعی

اطلاعات گردآوری شده برای شاخصهای ساده توانمندی اجتماعی حاکی از آن است که ضرورت کارجمعی مورد تأیید اکثریت زنان (85 درصد مشارکت‌کنندگان در مطالعه) بوده و تمایل به جمع‌گرایی در سطح قابل توجهی است. میزان تمایل زنان سرپرست خانوار به مشارکت با نوع فعالیت اجتماعی تغییر می‌کند. زنان برای فعالیتهای خیریه‌ای اهمیت بسیار زیادی قائل هستند. اکثریت تمایل زیاد و بسیار زیاد (86 درصد) به این نوع فعالیت‌ها دارند اما در کنار چنین تمایلی کمی بیش از 82 درصد از زنان سرپرست خانوار در یک سال گذشته در هیچ فعالیت جمعی شرکت نداشته‌اند و فقط چهار نفر (کمتر از 4 درصد) مسئول بخشی از یک کار جمعی بوده‌اند. مشارکت زنان سرپرست خانوار در فعالیت‌های خیریه‌ای علاوه بر اعتقادات مذهبی، ناشی از ماهیت

محلی این نوع فعالیت ها، حضور گروه های فامیلی و احتمالاً برخورداری آن ها از نتایج چنین فعالیت هایی است.

شرکت در جلسات انجمن اولیاء مربیان و بسیج خواهران در مرتبه بعدی از مشارکت اجتماعی زنان سرپرست خانوار قرار دارد. مسئولیت آموزش بچه ها و حسن زنانه بودن بسیج خواهران، علاوه بر سایر انگیزه های مادی و غیرمادی می تواند دلیل شرکت در این گروه های اجتماعی باشد.

میزان قابل اغماض رفتار مشارکتی زنان سرپرست خانوار، علاوه بر دلایل فرهنگی، با تعدد نقش ها و مسئولیت مدیریت خانواده نیز مربوط می شود. زنان سرپرست خانوار خود را در نقش پدر، مادر، دوست و مشاور اعضاء خانواده، به ویژه فرزندان، پرستار سالمندان بیمار و از کار افتاده تعریف می کنند. به بیان خود آن ها در خانواده، علاوه بر وظایف مادری و همسری مانند آشپزی، خرید منزل، نظافت و... کلیه وظایف یک پدر بر عهده آن هاست. آن ها همچنین خود را تأمین کننده نیازهای روحی و عاطفی فرزندان و افراد مسن تر خانواده می دانند و معتقدند که تکیه گاه و پشتوانه ای برای فرزندان خود هستند. نقش متعارف نان آوری مردان در این گونه خانواده ها بر عهده زنان و یا فرزندان در سن کار آن هاست.

زنان مشارکت‌کننده در کارگاه‌ها باور داشتند که مطابق رسوم و عرف جامعه، برخی از فعالیت‌ها مانند خانه‌داری و نظافت خاص زنان است و مردان در این کارها شرکت نمی‌کنند و در مقابل کارهایی که نیاز به زور بازو دارد خاص مردان است. بدین ترتیب زنان سرپرست خانوار نقش‌های جنسیتی را کاملاً پذیرفته‌اند. جالب این‌که آنان در توضیح نقش پدری / مادری، در عین حالی که به پذیرش مسئولیت‌های نقش پدری و ایفای نقش نان‌آوری تأکید بسیار زیادی داشتند، ولی خود را برای انجام کارهای مردانه آماده نمی‌دیدند. به عبارت دیگر از نظر آن‌ها نقش پدری یعنی کسب درآمد برای تأمین مخارج خانواده است و نوع شغل و چگونگی کسب درآمد کماکان تفکیک‌های مردانه و زنانه دارد. در عمل هم با توجه به میزان اشتغال و نوع آن و فعالیت‌هایی که برای کسب درآمد در منزل انتخاب کرده‌اند، این مسئله قابل مشاهده است. برای درک بهتر چگونگی رابطه میان تمایل به کار جمعی و رفتار مشارکتی از زنان سرپرست خانوار خواسته شد که خاطره یا تجربه‌ای که کار جمعی را بازگو کنند. چگونگی انجام آن، افراد شرکت‌کننده (فامیل یا غیرفامیل)، و نتایج به دست آمده در هنگام بیان خاطره مورد پرسش و بحث بیشتری قرار گرفت. براساس جمع‌بندی گفتگوها دو

تجربه در کل مطرح شد:

– خاطرات مربوط به يك سفر زیارتي به مشهد؛
– چگونگی شرکت در مراسم عزاداري در يك محله.
در تجربه سفر زیارتي، يك نهاد دولتي پیشنهاد سفر را نموده و هزینه آن را پرداخت کرده است. در نتیجه تعدادي از زنان سرپرست خانوار که فرصت سفر داشتند، شرکت کرده بودند. در واقع رهبري گروه با يك سازمان دولتي بوده است. بنابراین کم تر در مورد چگونگی شکل گیری ایدة سفر و شرکت کنندگان اطلاعي داشتند. شرکت در مراسم عزاداري و عروسي هم با توجه به فرهنگ و آداب و رسوم کشور ما کاملاً مسئله رایجی است. بنابراین تقریباً کارجمعي که دارای هدفی تعیین شده توسط زنان، شرکت کنندگان مشخص و رهبري انتخاب شده ای باشد، تجربه نشده است.

از نظر زنان سرپرست خانوار دلایل عدم رفتار مشارکتی، با وجود تمایل به کار جمعی بسیار ساده و روشن است:

- وقت نداریم و گرفتاریم؛
 - چه فایده ای دارد؟؛
 - خانواده چندان حمایت نمی کند، حتی اجازة نمی دهند ما از منزل خارج شویم؛
 - این مشارکتها خرج دارد.
- شناخت بیشتر قابلیت های مشارکت زنان و میزان

پذيرش افراد غيرفاميل توسط زنان در شبكۀ روابط اجتماعي و انجام فعاليتهاي مشترك گروهی نشان می‌دهد که زنان غالباً فقط به اعضاي خانواده اصلي (پدر و مادر، خواهر و برادر) اعتماد می‌کنند و در صورت وجود امکانات براي کار مشترك، حاضرند با آنها همکاری کنند. به‌طور كلي عدم اعتماد به ديگران، انگیزۀ شرکت در کارجمعي، به‌ویژه کار اقتصادي را به شدت کاهش داده است. ريسک‌پذيري آنها در از دست دادن زمان و وقت به‌عنوان تنها منبع با ارزشي که در اختيار دارند و ضرورت استفاده از اين وقت براي کسب درآمد حداقل ولي مطمئن، آنها را به سوي کارهاي فردي سوق داده است.

بدین ترتیب اقوام درجۀ يك مهم‌ترین کسانی هستند که زنان سرپرست خانواده با آنها ارتباط دارند. میزان آشنایی و اطلاع زنان دربارۀ سازمان‌هاي غيردولتي، حتي موسسات خيريه اي (نه فرد خير) عملاً بسیار ضعيف است. نوع نگرش جامعه نسبت به زنان سرپرست خانوار (به‌ویژه طلاق‌گرفته) و مسائل فرهنگي، محدوديتهايي جدي در شبكۀ روابط اجتماعي آنها به وجود آورده و در واقع بر توانمدي اجتماعي زنان براي حضور در عرصه عمومي بسیار تأثیرگذار بوده است.

«ما وقتي تهران زن دگي می‌کردیم، همسايه اي

داشتیم که شوهرم يكبار به او براي حل مشکل كمك کرده بود بعدها او شنیده بود که شوهرم فوت کرده، آمد که به ما سر بزند. تا مدت‌ها همسایه‌ها از من و بچه‌ها می‌پرسیدند که آن مرد که بود؟» حتی در صورت اجازه پدر، برادر یا پسر بزرگ خانواده، رفت و آمد، نوع لباس پوشیدن، سایر اینگونه رفتارهای زنان سرپرست خانوار توجه همسایگان را جلب می‌کند. در اغلب موارد زنان به دلیل کنجکاوی و دخالت همسایگان در زندگی آن‌ها، علاقه‌ای به برقراری ارتباط با سایرین ندارند. بدین ترتیب شرکت تعدادی از زنان سرپرست خانوار در فعالیت‌های خیریه‌ای، بسیج خواهران و یا جلسات قرآن، گرچه شبکه روابط اجتماعی برخی از آن‌ها را کمی گسترده‌تر کرده است ولی به نظر می‌رسد کمک چندانی به حضور آنان در عرصه عمومی، اطلاع از فرصت‌های ممکن و شانس اشتغال و کسب درآمدها نکرده است.

3-4) توانمندی اقتصادی

سهم زنان شاغل در کل زنان سرپرست خانوار مشارکت‌کننده در مطالعه، رقم چندان قابل توجهی نیست. در بحث‌های گروهی مشخص شد که تعدادی از زنان در منزل خود به فعالیت‌های اقتصادی درآمدا می‌پردازند اما خود را «شاغل» نمی‌نامند. در واقع زنان سرپرست خانوار از هر راه شرافتمندانه‌ای که

امكان پذير است كسب درآمد مي‌كنند ولي براي انجام اين فعاليت‌ها منابع زيادي در اختي ار ندارند. آن‌ها در انتخاب نوع فعاليت و چگونگي انجام آن به گونه اي (در ابتدائي‌ترين و ساده ترين شكل) اقدام مي‌كنند كه نياز چندانى به منابع نداشته باشد.

«يكي از اقوام چرخ خياطي قديمي اي داشت كه با خريدن يك چرخ خياطي جديد برقي، آن را به من داد. علاوه بر لباس خودم و بچه‌ها براي همسايه‌ها هم كار مي‌كنم.»

«دستكش‌هاي زنانه را آرايش مي‌كنم (دور اضافي دستكش‌هاي دوخته شده را با دقت قيچي مي‌كند) قبلاً خيلي بيشتر اين‌كار را مي‌كردم، حالا چشم‌هايم ضعيف شده و دستكش‌ها را خراب مي‌كنم.»

«پس از فوت همسرم به كارهاي دستي مثل قلاببافي و تهيه سيموني بچه پرداخته‌ام. گاهي مردم سفارش مي‌دهند، گاهي هم خودم مي‌دوزم و براي يكي از اقوام در تهران مي‌فرستم كه برايم بفروشد.»

در مقايسة وضعيت اقتصادي زنان سرپرست خانوار، به‌طور نسبي دو گروه وضعيت بهتري داشتند: زنان مسن‌تر داراي فرزنداني در سن كار و زنان بسيار جوان تحت پوشش خانواده پدري؛ در هر دو گروه نيز منابعي در اختيار زنان سرپرست خانوار قرار نداشت. توانمدي اقتصاد زنان به دليل عدم

اشتغال رسمی، انجام کارهای ساده و با دستمزد کم و از سوی دیگر به دلیل نداشتن مهارت و عدم دسترسی به منابع و از همه مهم‌تر عوامل فرهنگی بازدارنده، عملاً راهی جز منتظر نهادهای حمایتی ماندن، برای آن‌ها باقی نگذاشته است.

«گرچه من جوان هستم و ظاهراً باید بتوانم کارکنم ولی پدر و برادرم مانع خروج من از منزل می‌شوند. آن‌ها دید منفی نسبت به کار زن در بیرون از منزل دارند. از حرف همسایه‌ها نگران هستند که پشتسر من که طلاق گرفته ام چه چیزهایی ممکن است بگویند.»

در نتیجه حتی زنان سرپرست خانواری که امکان کسب مهارت و کارکردن را دارند، به دلایل فرهنگی اجازه این کار به آن‌ها داده نمی‌شود. در چنین شرایطی توانمندی اقتصادی - به معنای کنترل بر دارایی‌های خانواده - به حداقل ممکن می‌رسد. مهم‌ترین دارایی خانواده‌ها غالباً مسکن است که به دلیل قوانین کشور، زنان ارث بسیار ناچیزی از خانه مسکونی می‌برند و منزل یا به فرزندان (صغیر و کبیر) و یا در صورت نبود فرزندان به اقوام شوهر ارث می‌رسد. در نتیجه زنان با درخواست فرزندان کبیر و یا خانواده شوهر برای فروش منزل و تقسیم سهم مواجه هستند. در صورت داشتن فرزندان صغیر غالباً پدر یا برادر شوهر قیم

بچه‌ها هستند که زن سرپرست خانوار همواره نگران و وابسته به آنها است. حتی این امر موجب شده که در برخی از موارد مجبور به نگهداری از پدر شوهر پیر و بیمار خود شوند تا بتوانند سرپناهی داشته باشند. داستان یکی از زنان مشارکت کننده، نشان‌دهنده یکی از عوامل مهمی است که بر توانمندی اقتصادی آنها تأثیرگذار است:

«من اهل تهران هستم ولی چون شوهرم بیمار شد و زندگی برای ما در ته ران دشوار بود به اراک آمدم و در نزدیکی خانواده شوهرم به زندگی ادامه دادیم. در هفته اول بعد از فوت او، برادر شوهرم از من خواست که برای کار اداری با او به محضر بروم و سندی را امضاء کنم و من این کار را کردم. بعدها فهمیدم که هم سهم ارث خودم و لوازم منزل و اثاثیه و بالاخره دارو ندار را به او بخشیده‌ام، الان هم چون به آنها محتاج هستم و قیم فرزندان من هستند، کاری نمی‌توانم بکنم.»

بدین ترتیب، بی‌سوادی یا کم‌سوادی، عدم کسب مهارت، موانع فرهنگی بازدارنده اشتغال، عدم دسترسی به منابع، اشتغال در بخش غیررسمی (منزل) بدون هیچ نوع حمایت قانونی، وابستگی اقتصادی به شوهر در زمان حیات او، بی‌اطلاعی از موارد حقوقی، شبکه روابط اجتماعی بسیار محدود و... همه موجب گردیده که زنان در جنبه اقتصادی توانمندی با

مشکلات جدی مواجه شوند.

4-4) توانمندی روانی

به طور یقین عوامل متعددی در میزان اعتماد به نفس، احترام به خود و احساس توانایی برای تغییر موثر است. گفتگوهایی بسیاری برای شناخت چگونگی این متغیرها در زنان سرپرست خانوار انجام شد. زنان مشارکت‌کننده در بحث‌ها کمتر می‌توانستند به کار خوبی که در یک سال گذشته انجام داده‌اند اشاره کنند. اصولاً در بحث راجع به موفقیت و افتخار به کاری که انجام داده‌اند، فقط به «حفظ کانون خانواده» و «تربیت فرزندان صالح» اشاره داشتند. تلاش برای حفظ خانواده پس از فوت شوهر مهم‌ترین موضوعی بود که آنها به آن افتخار می‌کردند.

«پس از فوت همسر، خانواده به من پیشنهاد کردند که تو در سن جوانی هستی و می‌توانی ازدواج کنی، اما من قبول نکردم. نمی‌خواستم که فرزندانم از داشتن مادر هم محروم شوند. به همین دلیل با سعی و تلاش بیشتر به اداره زندگی و تربیت فرزندانم پرداختم.»

با توجه به سطح سواد، میزان و نوع اشتغال و شبکه روابط اجتماعی زنان سرپرست خانوار، به طور یقین حفظ کانون خانواده بسیار با ارزش است ولی در کنار چنین کار قابل تحسینی، زنان تمایل

چنداني به نوآوري و نوپذيري ندارند . میزان موافقت آن‌ها با گويه‌هاي مرتبط به «سرنوشت و بخت و اقبال» بسيار زياد است . کمی بیش از هشتاد درصد از زنان اعتقاد دارند که «هرچه روي پيشاني آدم نوشته شده باشد همان مي‌شود» و زنان کشور ما کمتر مي‌توانند سرنوشت خود را عوض کنند . از نظر زنان آموزش در هم رشته‌هاي تحصيلي ب هويژه رشته‌هايي که در جامعه مناسب مردان تعريف شده ، براي دختران لزومي ندارد . در رابطه با حق زنان براي انتخاب رشته تحصيلي و با هر نوع شغلي که مایلند داشته باشند، حدود 60 درصد نظر چندان موافقي ندارند . حتي با وجود جواني زنان مشارکت‌کننده در مطالعه، فقط حدود نيمي از آن‌ها، توانايي بهبود بخشیدن شرايط زندگي را به شرط حمايت ديگران و دولت، در خود مي‌بينند .

4-5 جنبه سياسي توانمدي

اگر تمايل به عضويت در شوراهاي اسلامي نشانه اي از علاقه زنان به مشارکت سياسي و چنين مشارکتي زمينه‌هاي براي سازماندهي و بسیج براي ايجاد تغيير تلقي شود، در آن صورت داده‌ها نشان مي‌دهد که حدود نيمي از زنان علاقه چنداني به اين امر ندارند . به‌طور يقين اين امر با توجه به شرايط و پيامدهاي مشارکت سياسي براي همه اعضاء جامعه و مسئوليت‌هاي عديده زنان، چندان موضوع غيرقابل

پیش‌بینی نیست.

به‌طور کلی یافته‌های پژوهش حاکی از مشکلات و ناهمخوانی‌های جدی در جنبه‌های گوناگون توانمندی زنان سرپرست خانوار است. آنان در حالی که تمایل خود را به مشارکت در فعالیت‌های جمعی اظهار کرده‌اند، رفتار مشارکتی آن‌ها در این دسته از فعالیت‌ها در حداقل ممکن است. سطح اعتماد بسیار پایین آن‌ها حتی نسبت به دوستان و فامیل می‌تواند توضیح‌دهنده چنین رفتار مشارکتی باشد. اعتقاد آن‌ها به بخت و اقبال و غیرقابل‌تغییر دانستن سرنوشت، موجب آمادگی بسیار کم آن‌ها برای نوپذیری و فعالیت‌های جدید شده است. اعتقاد به نقش‌های جنسیتی مبتنی بر تفاوت‌های بیولوژیک، در حالی که خود، نقش مرسوم مردان «نان‌آوری» را ایفا می‌کنند، حاکی از تأثیر جامعه‌پذیری سنتی، تجربه تضاد نقش‌ها و احساس نارضایتی در زندگی است.

5) نتیجه‌گیری

گرچه نبود اطلاعات درباره فقر زنان ایران و کمبود آن در مورد زنان سرپرست خانوار یکی از مسائل جدی سیاست‌گذاری‌ها و تدوین برنامه‌های مبارزه با فقر است، ولی با روش‌های مشارکتی و مشاهده، حتی در غیاب اطلاعات کمی نیز فقر زنان سرپرست خانوار کاملاً مشهود است. فقر این گروه در

عين حالي كه به شدت اقتصادي است، اجتماعي، رواني و فرهنگي نيز هست.

نابرابري در فرصت ها در تمام طول زندگي اين گروه از زنان، زماني كه مسئوليت خانواده به ناچار بر دوش آن ها گذاشته شده، بيش از پيش خود را نشان مي دهد. نابرابري در دسترسي به آموزش، مشاركت در جريان تصميم گيري هاي خانواده، عدم امكان كسب مهارت، اتكا به مرد خانواده براي تأمين زندگي، همراه با مستحيل شدن در وظيفه مادري و نادیده گرفتن حتي نيازهاي اوليه خود در قبال خشنودي ديگران، به ويژه فرزندان، زنان را از قابليت هاي لازم براي كاهش فقر محروم نموده است. زن سرپرست خانوار "خود" را به قيمت تداوم زندگي و حفظ «ديگران» فراموش کرده است. در نتيجه صحبت از فرديت و توانمندسازي به تنهائي كافي نيست.

به نظر مي رسد وضعيت كنوني، اين تصور را تقويت مي كند كه زنان سرپرست خانوار فقير هستند به دليل اين كه آن گونه كه بايد آموزش و مهارت كسب نكرده اند، اشتغال ندارند، درآمد كسب نمي كنند و بنابراین فقيرند. اما يافته هاي پژوهش ضمن تأكيد جدي بر فقر درآمدي، حاكي از آن است كه زنان سرپرست خانوار از توانمندي رواني و اجتماعي قابل توجهي نيز برخوردار نيستند. بنابراین

پرسشی که در پی زنجیره ای از عوامل می‌بایست طرح شود این است که چرا زنان اعتقاد چندانی به خود اثربخشی ندارند؟ چرا زنان به دیگران اعتماد نمی‌کنند؟ چرا شبکه روابط اجتماعی زنان بسیار محدود است؟ چرا زنان مهارت و آموزش کسب نکرده‌اند؟ پاسخ به این گونه پرسش‌ها براساس هر منطقی، به ساختار و قوانین مربوط می‌شود که در ذات خود، نابرابری در فرصت‌ها را تقویت کرده و گسترش می‌دهد. بنابراین توانمندی زنان فقط وظیفه زنان و به معنای نادیده گرفتن مسئولیت زمامداران نیست. گرچه دایره بازتر حقوق بشر و جامعه دموکراتیک و رفع هرگونه نابرابری جنسیتی آرزوی متخصصین توسعه و جنسیت است ولی در جایی که حداقل نیازهای عملی زنان تأمین نشده، چه نهادی قابل سرزنش است؟

گرچه توانمندی زنان سرپرست خانوار تحت تأثیر عوامل گوناگون روانی و معرفتی قرار می‌گیرد، اما عدم پذیرش اجتماعی زن بدون همسر، به محدود شدن دامنه روابط اجتماعی و در واقع حذف نقش اجتماعی آنها منجر شده است. بنابراین محرومیت اجتماعی آنها را از کسب اخبار و فرصت‌های احتمالی اشتغال محروم کرده است. این چرخه به ماندگاری اصل انتقال بین نسلی فقر کمک شایان توجهی می‌کند. در جایی که اثرات خدمات سیستم‌های جبرانی (کمک‌های

سازمان‌هاي حمايتي يا الطاف اقوام دور و نزديك (كاملاً قابل اغماض است، چگونه مي‌توان به توانمدي زنان و کاهش فقر همه جانبه ، به‌ويژه در گروه زنان سرپرست خانوار انديشيد؟ واقعيت اين است كه تأمين عدالت اجتماعي و در پرتو آن عدالت جنسيتي بدون ايفاي وظيفه حكومت‌ها امكان‌پذير نيست.

1. سن آماریتا، (1382). آزادی به مثابه توسعه. ترجمه: حسین راغفر، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، تهران.
2. شادی‌طلب، ژاله و سودابه امیری (1381). زنان و مسائل جنس‌یتی در برنامه چهارم توسعه. پروژه مشترک سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران.
3. شادی‌طلب، ژاله و علی‌رضا گرای‌نژاد (1383). فقر زنان سرپرست خانوار. فصلنامه پژوهش زنان، بهار، دوره دوم، شماره 1، صفحات 69-49.
4. مرکز آمار ایران (81-1370). آمارگیری از هزینه و درآمد خانوار. سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، تهران.
5. Bisnath, S. And D. Elson, (2003). "Women Empowerment Revisited", University of Manchester, Uk.
6. Chant, S. (2003). "Female Household headship and the Feminization of Poverty Facts, Fictions and forward Strategies". London School of Economics, Gender Institute, New Working Paper Series, Issue9.
7. Chant, S. (1997). "Women - headed Households: Diversity and Dynamics in the Developing World". Houndmills, Basingstoke: Mcmillan.
8. Chen, M. Vanek, J. and Carr, M. (2004). "Mainstreaming Informal Employment and Gender in Poverty Reduction: A Handbook for Policy-makers and other Stakeholders". London: Commonwealth Secretariat.
9. Kabeer Naila (2001). "Reammcem, Agacy, achiavemento, aeflecting con the meawlement cy wameng emfcawelmect". Derelofmi a change, July, vol. qq Irane3.
10. Kabeer Niala. (1996). "Agency, well-leing and nieqmtlj: Reflecting con the gandn olimshniam of poverty". IDS Bulletim, 27: 1,PP:11-21

11. Kabeer, N. (2003). **"Gender mainstreaming in Poverty Eradication and the Millennium Development Goals: A handbook for Policy Makers and other Stakeholders"**. London, Commonwealth Secretariat.
12. Keller, cited in Malhotra et al, (2002). **"Measuring Women's Empowerment as Variable in International Development"**. World Bank, Jun 28.
13. Malhotra, a.S.R. Schuler and C. Bonder (2002). **"Measuring Women's Empowerment as Variable in International Development"**. World Bank, Jun 28.
14. Moghadam, V. (1997). **"The Feminization of Poverty. Notes on the Concept and Trend"**. Illinois State University, Women Studies Occasional Paper No. 2.
15. MPO, UN (2004). **"The First Millennium Development Goals Report"**. Islamic Republic of Iran, Nov.
14. Oxal and Baden, (1997), (2002). cited in Malhotra et al, **"Measuring Women's Empowerment as Variable in International Development"**. World Bank, Jun 28.
15. Perucci, F. (2005). **"Millennium Development Goals"**. United Nations Nation Unies, March 11.

